

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

شاعر گرامی یاد "احمد شاملو"

فرستنده: احمد پوپل

۱۴ اپریل ۲۰۲۵

تردید

او را به رویای بخارآلود و گنگِ شامگاهی دور، گویا
دیده بودم من...

لالائی گرم خطوط پیکرش در نعره‌های دوردست و
سرد مه گم بود.

لبخند بی‌رنگش به موجی خسته می‌مانست؛ در هذیان
شیرینش ز دردی
گنگ می‌زد گوئیا لبخند...

هر ذره چشمی شد وجودم تا نگاهش کردم، از اعماق
نومیدی صدایش کردم:

«ای پیدای دور از چشم!

«دیر است تا من می‌چشم رنجاب تلخ انتظارت را

«رویای عشقت را، در این گودال تاریک، آفتاب

واقعیت کن!»

و آن دم که چشمانش، در آن خاموش، بر چشمان من
لغزید

در قعر تردید این‌چنین با خویشتم گفتم:

« - آیا نگاهش پاسخ پُر آفتابِ خواهِشِ تاریکِ قلبِ

یأسِ بارم نیست؟

«آیا نگاهِ او همان موسیقی گرمی که من احساسِ آن را

در هزاران خواهِشِ پُر

درد دارم، نیست؟

« نه!

« من نقشِ خامِ آرزوهایِ نهان را در نگاهم می‌دهم

تصویر! »

آن‌گاه نومید، از فروتر جای قلبِ یأسِ بارِ خویشِ کردم

بانگ باز از دور:

«- ای پیدای دور از چشم!...»

او، لب ز لب بگشود و چیزی گفت پاسخ را

اما صدایش با صدای عشق‌های دور

از کف رفته می مانست...

لالائی گرم خطوطِ پیکرش، از تاروپودِ محوِ مه پوشید پیراهن.

گویا به رویای بخارآلود و گنگِ شامگاهی دور او را دیده بودم من...